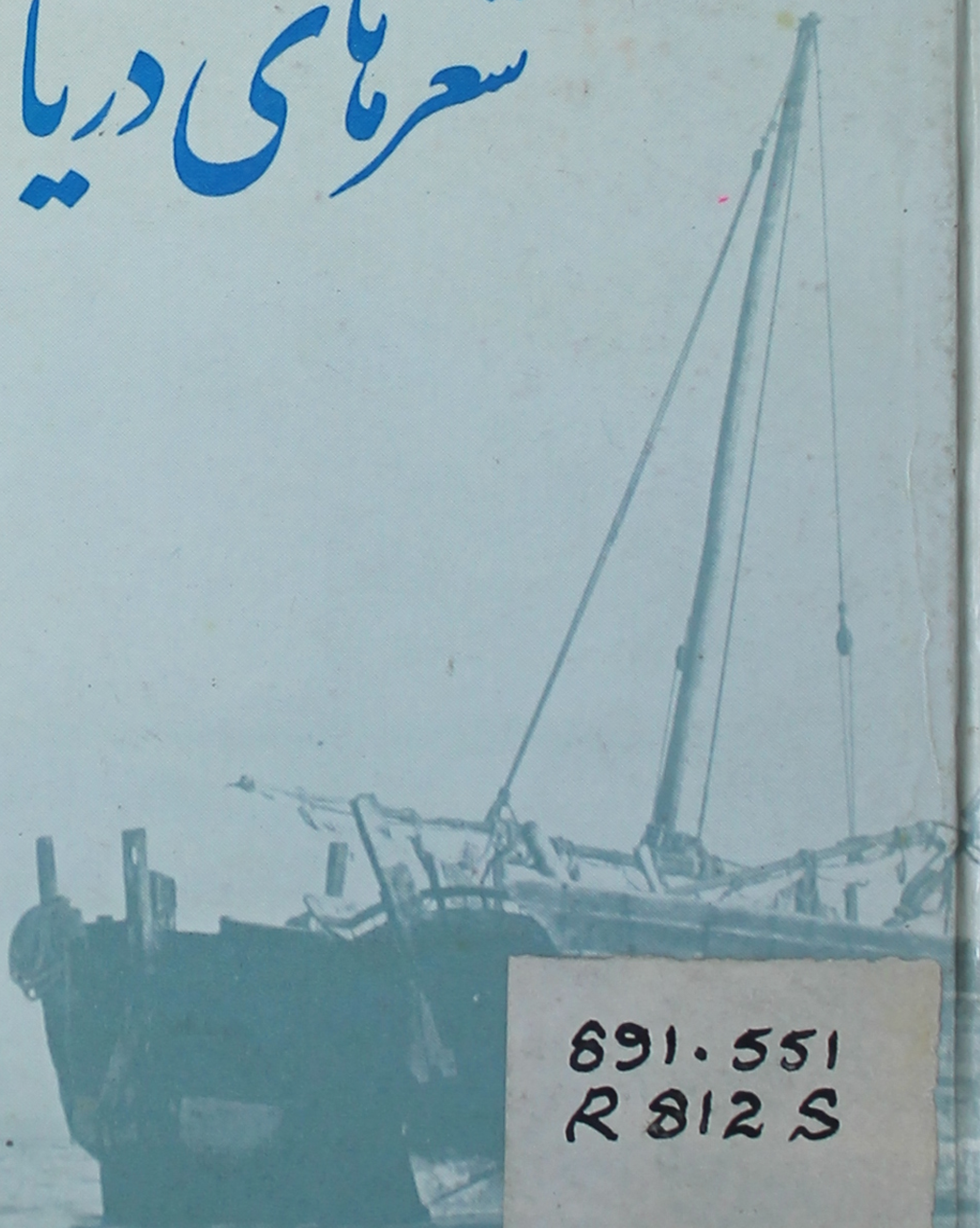
# شعرهای دریائی



891.551
R 812 S

یدالله رویائی

*Call No.........*

*Account No.........*

Dat

J. & K. UNIVERSITY LIBRAR

This book should be returned on or before the la
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each
kept beyond that day.

SN 1342
P.
L1343

از همین گوینده :

برجاده های تهی ، مهرماه ۱۳۴۰ ، انتشارات کیهان

يدالله رؤيائی

# شعرهای دریائی

گزیدهٔ شعرهای ۱۳٤۰ تا ۱۳٤٤



انتشارات مروارید

S. 1342

K UNIVERSITY
K DIVISION
Acc No 85132
Date 18.1.1971
→ 85132.

CHECKED

8703

891.551
R 8128

انتشارات مروارید

چاپ اول، ۱۳۴۴

انتشارات مروارید و خانهٔ کتاب
تهران، خیابان شاهرضا، روبروی دانشگاه، شماره ۱۹۴

کلیهٔ حقوق برای صاحب‌اثر محفوظ است

این کتاب در چاپخانهٔ دانشگاه چاپ شد
تهران، ایران

تألیف این کتاب را

به

دکتر افسر سالیا

پیشکش میکنم

## فهرست

## مقدمه:

من به دریا نیندیشیده‌ام
فکر های مرا، دریا اندیشیده است.

# ۱

دریا تمام وزش‌ها است.
دریا تمام صداها است.

گربا تمام صداها،
و باتمام وزش‌ها،
دریا تمام مرا می‌برد!

ای ناله های عظیم،
ای آشیانهٔ هذیان،
دریا ،
تمام !

## ۲

بامـوج هاش، دریا
برثقل خویش غلطانده است
سنگینی شکفتهٔ گلها را .

بامـوج هاش ، دریا
سنگینی شکفتهٔ گلها است .

آه ، ای نسیم دریائی !
از موج ناشکفتهٔ دریابار،
یکبار ،
در دورها مرا متولد کن !



سکوت ، دسته گلی بود
میان حنجرهٔ من

ترانهٔ ساحل ،
نسیم بوسهٔ من بود وپلک باز تو بود .

بر آب‌ها پرندهٔ باد،
میان لانهٔ صدها صداپریشان بود.
برآب ها،
پرنده،بی‌طاقت بود.

صدای تندرخیس،
ونور، نورتر آذرخش،
در آب،آینه‌ای ساخت
که قاب روشنی از شعله‌های دریا داشت.

نسیم بوسه و
پلک تو و
پرندهٔ باد،
شدند آتش و دود
میان حنجرهٔ من،
سکوت،دسته گلی بود.

## ۴

بیست وچهار منزل روشن،
اندام نور را،
در خون زردلحظه، گذر داده‌اند.

روز آمده است!

انگار، هوش آدمیان
در جسم سرد آب نشسته است.

آنک کرانه!
- آینه‌ای آگاه -
انسان - درخت تصویر -
و حرف‌ها، همه گلها و میوه‌ها.

اسبی سپید می‌گذرد ...

## ۵

دریای دور اطراف:
دریای باج و گمرک،
دریای ازدحام بنادر.

در آب‌های دور،
بیداری است وخستگی وخواب
وشهرها به همهمه می‌روپند،
باخیل آهوان فلزی،
برتپه های بی‌خبر آب

در آب‌های نزدیک،
بوی گیاه‌و سرتع رنگین،
از هوش می‌برد رمهٔ گوسفند را.

ای جلوه‌های دوراطراف-
برتپه های بی خبر آب !
این خستهٔ زمینی ، این گوسفند را
دریاب !

٦

در پیش چشم تشنهٔ من، برگشود
دریا ، کتاب سبز خیال
بیگانه ماند برسرامواج
افسانهٔ زوال ،



Kashmir University Library
Kashmir University Library
Accession No.....06432

آشفته از سکون گران ، زیر پای من،
لرزید صخره، در غم شط ها ورودها
آزرده از فریب زمین، گم شدم زخویش ؛
در من شکفت شوق وصال کبودها :

ـ ای مژدهٔ اطاعت دستان وزانوان !
ای انتظار های دراز غریزه‌ها !
بازیور رضایت آرایشم دهید .
ای بر کشیده درتن من التهاب‌ها !
باکام دختران کف آرامشم دهید.
ای‌جام های پرگل ومست جزیره‌ها !
آن دورهاچه می گذرد،
در ذهن روشن کف‌ها؟

کف‌ها، به‌عشوه‌سی نگرند اما ،

در تیره‌عمق‌ها ، تب رنگین آب را
رقصان به‌روی‌شانهٔ هرموج ،
در بر کشیده کودك مست حباب را .

خورشید، ریخت برسر دریا
نیش هزار دستهٔ زنبور.
و آنگاه درفضا،
پرزدهزار زورق موسیقی
افشاند زلف ، پیکردریابه‌روی نور.
در جشن آبها،
شعر سپید کف‌ها رقصید ،
بی اعتنابه ساحل .
وز ساحل:

- ای روشنان کف !
ای جذبه‌تان چوواژهٔ نازای بخت،

کش نام، در گشوده بهشت فریب را
کش جلوه ، جان زشوق تب آلود می کند ؛
لب تشنه می کشاندم از جاده‌های خشک
آواره‌ام زچشمهٔ مقصود می کند؛
ای دلربای پیکر کان سپیدتن !
من، باشما نشسته به‌رؤیا،
سودای خاك زین پس، برمن دریغ باد !
سرشار باد خاطرم از نازهای آب
( چون ذهن من زعقدهٔ ناباز )

تن خسته زالتهاب‌روان‌ها ، زمین -
تنهاتر ازمن مانده ست
در من نمی‌دود نفس کام:
شط ها و روزها، همه بی‌اعتنا ،
بی رحم‌ها روانند از پیش چشم من

ای جذبه‌ها! سپید تنان کف!
برف روان اندام بیقرارتان،
بامژدهٔ اطاعت دستانم،
پیوند آب و آتش دارد.
یک‌لحظه، با کلید درد من،
باخطموج ها، بگشائید-
برآب‌ها ترانهٔ شب‌های شادرا.
لختی برای من بسرائید
ای دختران کف!
معبود دیرباب هوس زادرا.

پیغام های دورمن اما به اشتیاق،
چون برفراز روشن دریا گریختند،
دوشیزگان کف، تن عریان خویش‌را،
در بازوان تشنهٔ گرداب ریختند...

ساحل خموش مانده وبرروی سایه‌ام ،
مردی گشاده دست تمنا،
برپهنه‌های دور،
باا و کتاب آبی دریا،
نقش هزار جذبهٔ رنگین:
-ای مژدهٔ اطاعت دستان وزانوان...
ای دختران کف!

باد ازکران دور ،
از آب‌ها غبار برافشاند .
جنجال سرغ ها تن دریای رام را
در تاروپود سبهم صدها صدا کشاند.



دیدم برای جامعهٔ آب‌ها
نظم بزرگ آزادی است
آزادی است وعریانی

یک لحظه از زمین عادت،
یک لحظه از زمین عرف،
از جامهٔ عدالت وقانون
عریان شدم.
در آب های آزاد،
عریان شدم.

در آب های عریان،
نظم بزرگ آزادی است.



رویای آب ودریا

رویای تنبلی ،

بیکاری

ای میل زیستن !

در زیر آسمان،

درجای دیگری

- که بازآبی‌است -

مارا به سرزمین دیگر
خواهی سپرد.
و این خلیج آشفته
باصد چراغ ریخته‌اش شبها
دیگر حضور ماش فراموش می‌شود.

او در میان شعله و شنگرف
مادل سپرده باز به رویای تنبلی

## ۹

دریا ، رفیق کوچک من ، دریا
دریانورد هامان را
از مامگیر!
تا صبح ارمغان تو آرم
بار دگر بسوی توخواهم گشود بال.
ای آب شور،
دریا !
ای پیر دیرسال.

هرگز نمی‌توانمت از یادبرد ،
تاصبح روشن آورمت بازارمغان
بار دگر پرندهٔ من را به‌من رسان .
دریا، به‌من رسان !

دریای کوچک ، آه کجا می‌بری ، کجا ؟
رحمی ، هنوز دختر کوچک
سالی ندیده است وجوان است .
او آشنا چوکس به غم روزگار نیست .
رنگ سیاه باتن او سازگار نیست .

هرگز ترانمی‌برم ازیاد .
تاصبح روشن‌آورمت باز ارمغان،
بار دگر پرندهٔ من‌را بمن رسان .
دریا،به من‌رسان !

# ۱۰

برآب ها ،

صدای گام سپیده دم است :

زنی که شادمانه

برپله ها گذر دارد !

## ۱۱

و آب، که از دیار هرگز
راهی دراز آمده بود ،
در فکر بود؛
می‌خواست تابرای نسیم ومرغ
ازنقره، زندگی بشود
و ازگیاه،باد .

مرغ ونسیم ، زندگی نقره و گیاه
بگرفت وباز ،
با آب تادیار هرگز
ره یافت .

باد است یا که زندگی باد است ؟
در زیر آب، ماهی هشیار
از ماهی جوان دگر پرسید .

# ۱۲

ای شادمانه !

ای وسط دریا !

ای سبز ، ای نمایش عاج ویشم !

باخنده های شادتو،ای آب،

از روستای نزدیک

عطر قصیل و رنگ ریحان

تاشهرهای دور

بگریخت .

# ۱۳

مرد مدام!

دریا ،

ای چهرهٔ عظیم تفکر

خم گشته برجهان علامت ها

مجهول ها

معادله ها !

دیریست تا شریعت عریان آب را
در جستجوی بیهوده تکرار می کنی
پیشانی شکسته ، در اعداد ،
اعداد اول ،
اعداد لال،
بیمار می کنی !

بامن بگو ، شکوه ریاضی !
آیا کجا ستارهٔ بازیگوش
با شاخک برهنهٔ ماه،
ارقام را
برمیزهای‌آب، بهم ریخته است؟

## ۱۴

دریا، زبان دیگردارد.

بامو‌ج‌ها - هجوم هجاها -
باسنگ‌ها - تکلم کف‌ها-
دریا زبان دیگر دارد.

شور حباب ها،
در ازدحام و همهمهٔ آب .
غلیان واژه های مقدس،
در لهجه های مبهم گرداب،

ای خطبه های آب
برسبزهای مفرغی دریا !
ایکاش بافصاحت سنگین این کبود،
اندام من تلفظ شیرین آب بود !

# ۱۵

همراه رودها ، سوی دریا
رودی زلذت ماجاری است

ای اشتیاق رفتن، ای لذت!
من را پرنده‌ای کن و با خود ببر !

برجاده های دور دریا

در لرزش نسیم ، که در آن -

هرلحظه را توقف کوتاهی است .

من را پرنده‌ای کن

تا با لباسی از پر،

برجاده‌هائی از پر،

پرواز گیرم .

واندوه را،

- که جز پری آهسته، نیست -

در بالهایم و

در پروازم

بنشانم .

همراه رودها، سوی دریا
رودی زلذت ماجاری است

همراه رودها، سوی دریا
من جاده هائی از پر را می‌پرم
من،
بالباسی از پر.

## ۱۶

مرگ را کوهمتی تا جان ما
بشکنند زندان تن را پرغرور .
دست ما وسوج سنگین هلاك
خون ما وآب دریاهای دور

خون ما وآب دریا های دور.

گر زمانی ماهی بیتاب رود،
بگذرد بربستر شن های داغ ؛
گندم از شوراب روید، گل زسنگ ،
خو بگیرد باغم پائیز، باغ ؛

آن زمان،دل خسته بنشینیم لنگ
در خم ره، بی که فریادی کنیم،
خیمه برگیریم و زان پس زندگی
خالی از سودای‌آزادی کنیم

خالی از سودای آزادی کنیم .

# ۱۷

بر پله های دریا،
رفتار موج ها است.

رفتار موج ها را، ایکاش،
آهنگ بودم.

# ۱۸

دریا همیشه افشان است.

برصخره‌های عریان،
دریا همیشه افشان است.

برساحل، این قصیدهٔ جامد،
ایکاش سنگ بودم.

## ۱۹

ساحل، حضور ما را می‌خواند
دریا، سرود شادعلف‌ها را .

در جشن شادمانهٔ دریا،
ایکاش آب بودم .



شن ها و ماسه ها، ابدیت را
در دور دست‌ها ،
بیدار می کنند .

بر بستر برهنهٔ شن ها
کاش آفتاب بودم .

## ۲۱

دریا ، گسترده تر

دریا ، سرشارتر

دریا ، اعلام خبرهای دور

ای گسترده‌تر ، ای بازتر!
درشب تنگم، که غریویش نیست ،
آه اگر شعله‌ای از هر کنار !

افشان‌تر !
دریا،
ای انتشار!

## ۲۲

باد وخیزاب
بال و پرواز

در کلاف صداهای درهم،
مرد دریا، گرفته‌است بالین

برده باروی گرداب، بالا
ریخته برج خیزاب، پائین
( پنجه در پنجه با گیسوی سوج)
برسر آورده احشاء سنگین

باد و خیزاب
بال وپرواز

پهنهٔ دور دریا ،
جنگل طاقه وطارمی ها
برسرآب های معلق،
طرح دروازه‌ها وستون ها

باد وخیزاب
بال وپرواز

کاش تکرار ویرانگی بود
جان من،
- چون تو مجموع درهم -
آب آواره، ای آمد وشد!

## ۲۳

آه ای خلیج آشفته‌ـ
با آب‌های دشوار
با آب های زحمت!
ـ با آب‌های زحمت غلطیدن
بر روی آب‌های دشوار دیگر.ـ

باآب های بسته
با آب‌های مشکوک
با آب های منع
آب قرق
آب مقاطعه
**نجوا**

آب تنفس تاریخ
در سینهٔ فلات زندانی

آه ای خلیج خسته،
خلیج تجاوز !
درگاه آب‌های جهان !

آنسوی فکرهای مارا ،
باجرأت گریز بیامیز :
در ماوراء های نهان،
با آب های آزاد،

آب مراقبت‌نشده
آبِ بطورکلی

آنسوی فکرهای مارا
ای آب‌های روی‌هم رفته !
باجرات گریز بیامیز .

## ۲۴

لحظهٔ دریا

مرد دریا

میل دریا

لحظهٔ دریا ـ آوار جنون ـ

مرد دریا را ویران خواهد

میل دریا ـ استمرار بیان جسم وجنس ـ
مرد دریا را عریان خواهد .

میل دریا، میل عریانی است :
طعم اندام زنان
اعتراف بدن مردان .

لحظهٔ دریا
مرد دریا
میل دریا

ای بیان جسم وجنس !
کاشکی با بدنی، ایکاش !
ـ مرد یا زن ـ
حرکتی بی‌طاقت داشتم !

# ۲۵

دریای پیر، زحمت ونیرو است
گرداب‌ها ،
عضلهٔ سرگردان

ای پیری ، ای صلابت !

دریا !

ای شکل بیقرار اندوه!

آن روز درکرانهٔ گورستان ،

با کاروان بدرقه می‌رفتم ؛

گرداب ، بازوی پدرم را

- که پیر بود وزحمت ونیرو بود -

می برد .

تجرید روشن تن‌من، ازچشم

بردست های ناچارم ریخت

یک روز ، درمشایعتی مشئوم

باکاروان بدرقه می‌بینم

که آفتاب، درولع تشنهٔ کویر



Kashmir University Library.
Accession No. 86032 85732

جای تو و عضلهٔ گرداب‌های تو،
شن زار بی دریغ نشاند.

باخیمه های آه ، که برمی کنم،
از خالیِ کف دستانم.

## ۲۶

در آسمان خسته درختان خسته‌تر
خاموش مانده، جلوهٔ تاریک خویش را
اندیشه می‌کنند:
شاید نسیم نوری؟
ـ شاید!

« ای اشتیاق گفتن !
با این زمین گیج پیامی نمی‌رود
اینجا دهان کیست که می‌سوزد از کلام ؟

حرفی اگر نگفته هنوز است
- ای مژدهٔ شنیدن ! -
گوش کدام خسته تهی مانده از پیام
قلب کدام خام ؟ »

از دوردست، باد تهیدست
بیدار کرده با وزشی دردمند،
هذیان شاخه‌ها را :
شاید غریو دوری ؟
- شاید !

## ۲۷

شب آفتاب نمی‌خواهد
و آفتاب نمی‌خواهد از ستارهٔ صبح
نشان همهمه برگیرد.

ستاره منتظر آفتاب می‌ماند.

و آفتاب می‌ماند
که هرستاره پراز انتظار
وشب،
پراز ستارهٔ هر انتظار
وانتظار پراز خواب آفتاب شود

ستاره همهمه از آفتاب می‌خواهد
و آفتاب نمی‌خواهد . . .

# ۲۸

بانخوتی بزرگ، صدا می‌کرد
-از بی‌نهایتی که او بود
تا بی نهایتی که اوبود -

دریای بی کنام،

با آب های قهقهه،

با اصطکاک ها

( پیکار سنگ های سیال )

می گریخت

و باد ، خنده های عظیمش را

از منبر بلند خیزاب ،

تا کهکشان

- شلوغ ترین کهکشان شب

می برد

و کهکشان

عزیمت شن ها

می شد .

در هیأت شبانه پری های آب

با جامهٔ دریده ، گریبان چاک

در موج های مشحون :
از دست‌ها،
صداها،
عشاق را عبادت می کردند
وعشق بود که می‌رفت؛
**وسالیا** که موجی عاشق بود
بادست ها
صداها
می رفت

موجی شریف بود که می‌رفت،
چیزی عزیز وعالی بود

باگیسوان سرشار هزار برگ
برآب‌های غلطان می‌غلطید

اندام او شکسته،

شکسته،

شکن،

شکن،

جشن ستاره‌ها را،

در آسمان

- که هلهله‌ای تابان داشت -

گمراه می کرد

جشن ستاره ها را

اندام او

- که هلهله‌ای تابان داشت -

گمراه کرده بود .

- ای روح بی کنام

دروازه‌های دریا را بگشا !

« آه، ای شکسته ،
ای بر کرانه‌های تنم بسته !

دروازه‌های دریارا
برجلگه‌های آزادی
بگشا !

آنجا،
که آب راملال تفتیش نیست

که رخنه نیست ،

توقف نیست .

که ابر ، خلوتی پنهانی

دارد .

که آفتاب ، تنهااست

که مرغ ، سایه‌ای انسانی

دارد .»

« آنجا حریق فاصله ها

سوها است .

( وقتی که خیل فرسخ هارا ستوه زیست ،

برآب های فاصله بی‌تاب می کند

تنهائی و تحملشان را ،

تو طاقتی

تو ، برکت‌عبوری . )»

ـ آه، ای سکوت ربّانی!

اینک!

از انجماد خاک،

از رشدهای پنهان:

« اینجا درخت‌ها

در التهاب ،

در سیلان‌اند

اینجا درخت‌های فراری

درخت‌های زندانی

بافلس‌های رنگین ،

با بازوان استغفار ،

در استغاثهٔ وسعت ،

در استغاثهٔ آغوش ،

در التماس دوستی
در حسرت معاشرت آزاد، -
در التهاب،
در سیلان‌اند.

« شب‌ها، صف سپیداران اسیر
با سایه‌های زمزمه
از بام‌های خود،
پیغام می‌فرستند

و تا سحر، سرود اشاره
با هر ستاره
دارند

و هر سپیده،
جامعهٔ سبز کاج‌ها

کاشفته از ستایش زنجیر است
باخواب ریشه ها ـ سرشار سروش ها ـ
خاك سیاه را
غافل
ازحرکت شبانه می‌دارد .

ای دوست ، بازگرد !
تاپاس پایداری انسان
به دست‌های مطمئن
ملحق شویم . »

شب را بیان نیمرخ اشیاء
پر کرده بود و
باد ،
صدها ستون سیاهی را
در جاده‌های شب زده می‌برد
و باد بال می‌زد ،
وباد بال بود،
و باد راز بود ،
راز بزرگ خلقت را
بال می زد
باد .

گرداب‌های بی‌خواب،
در التهاب چنبر ماران غول‌پیکر.

محراب‌های ریخته
آوار بقعه‌ها،
عمامه‌ های افشان
شولاها
در حرکت مقابر ویران
می‌رفت.

وسالیای مشحون،
در آب‌های قهقهه موجی شکسته بود.

برچهرهٔ موقت اشکال آب
او شکل ثابتی داشت ،
انگار ،
در آنهمه نقوش موقت
او، نقشی از همیشه،
هرگز
بود

انگار ،
برآب ، پاره ای ابدیت
می‌رفت

دائم گریز بود وجاوید بود
در انتهای‌ظلمت،
اندام او ، تصادف خورشید بود

ـ ای باد،

دانش دریا!

از سرگذشت امواج

خشکی روایتی است.

« من بازمین ،

شریعت خودرا

بستم

زیرا گمان روح تورا ، دیریست

درخاك دیده‌ام

وخاك ، از خطاب نگاه‌تو،

فریادی

دریائی

دارد .

« برگرد ، ای حکایت آب !

ای اعتماد روشن،

ای‌جانِ جان،

تصویر ناگهانی !

ای ناگهان !

یاد آور ای یگانه زمین را

که بی پناه‌تر از ساکنانش

برساحل گرفتار کائنات

تنها نشسته ، می گرید

یادآور ای یگانه، زمان را

- تاریخ آب را -

که برجراحت پاروهای بردگان،
و زخم تازیانهٔ شاهان ،
تنها نشسته ، می گرید.»

ـ ای روح آب !

از صفحه‌های باز کتاب بزرگ
چون واژه‌ای درخشان می‌آمد
پنداشتم،
که صخره‌های سینهٔ او
به شب، وقار کوهستان می‌داد

او از خطوط شسته‌وروشن،
با انس ماهیان می آمد
پنداشتم،
که آب در قلمرو پاهای او

ـ وقتی که از «زنیت» او می گذشت ـ
مدهوش نفخه‌های زنانه ،
مدهوش بوی باکرگی بود

چیزی سپید بود که نزدیک می‌شد .
آه !

شاید سراب ؟
شاید ؟ . . .
هان ؟

یک لحظه در نگاهم
اصوات ، جان گرفتند
وز آسمان، عظیم‌ترین ازدحام‌ها
برخاک ریخت

« از ریگزارها ،
خشکی چرا به دیدار آمد؟»

هیهات کان سراب‌روان، سالیا نبود .
او روح آب بود که می‌آمد
وز خواهش کنامی، انگار
با انتظار خشکی میعادی داشت

روح برهنه در طلب خاک بود و
کف ،
برگ سفید مضطربی بود .
کف ذهن آب بود .

کف . . .
اضطراب بود . . .

## ۳۹

دستی میان آینه و من ،

لغزید .

شعر ، از میان آینه،دستی شد .

اینک میان خلوت و تاریکی،

تفسیر دستها را برجاده می‌نویسم
و جاده ازسخاوت پرمی‌شود

آنسوی من ،
که خلوت آئینه‌است و تاریکی،
پر می‌شود برهنگی جاده، ازعبور

تفسیر دست ، عابر آئینه می‌شود .

## ۳۰

دریا !

ای بیگناهی متلاطم -

درآب‌های فاجعه !

درآب‌های بیم :

آب هزار گیسو،

آب هزار پلک ،

آب هزار حادثه در تنگه‌های دور

آب اطاق های دربسته-

در خلوت پرنده های محجّر .

دهلیز های درهم،

که جنحه وجنایت را،

درعمق ها

پنهان کنند .

آب رها وبی قانون-

درسرزمین تکرار.

سرشار ،

از حق واختیار.

# ۳۱

من از جزیره‌های نجات
من از دماغه های امید
از آب های متروك
در خلوت بنادر ویران
خواهم گذشت.

خواهم گذشت :
از آب‌های کشکول ،
از آب های کالا ...

همراه قصه های درویش ،
همراه پندهای بازرگان
خواهم گذشت .

با کاروان امتعهٔ هند
با بارهای صمغ
طلا
عاج
نیشکر

با بارهای مرجان
مروارید

باپارهای ادویه و

عطر

از آب‌های جاوه،

از آب‌های مسقط وعمان ،

خواهم گذشت .

از آب‌های مشتاق :

مشتاق ماجرا

مشتاق قتل درکشتی‌های رهزنان،

خواهم گذشت .

از جمع آب‌ها ،

- جمعیت فراری ،

تصویری از فرار- ،

از گام‌های رقص
-پیوسته در ترنّم تکرار-

از قلعه‌های مرتفع آب،
وبرج های رهگذر باد،
از چهرهٔ مصور فریاد
- یال بلند طوفان -
خواهم گذشت.

دریای بی‌تباهی!
ای بستر بلند عروسان آب!
و عاشقان هجرت -
برجاده‌ای فروتن و وحشی!
چون بادبان‌های سفید وشاد،
از تو،
ای معبر مهاجرت شاهان!
خواهم گذشت.

از آب‌های عنبر،

گهواره های پر،

چون ماهیان تنبل

- پیوسته در معاشرت آب‌ها -

ای آب ماهیانه!

از تو،

دریای بی‌ستون و،

دروازه!

..معماری پریشان!

خواهم گذشت.

# ۳۲

دریای عاشقان غریق،
سربازهای مغروق ،
دریای بردگان مفقود .
دریا
ی
غرق

دریای قهرمانان ،
که با نجات معجزه آساشان
پایان برای قصه‌های عجیب
می سازند ،

دریای فاتحان بیگانه ،
دریای ناخدایان پیروز -
برمردم گرسنهٔ ساحل .

ای روح آلبوکرک -
گسترده در کبودی بی‌انتها !
ای روح آب‌ها همه از تو!
یکبار از خلیج مجروح فارس ،
وزتنگنای حوصلهٔ عمان،

و هرمز فسانه ،

تا زنگبار و ساحل دارالسلام ،

کف های تشنهٔ عظمت را

که عاشقان قدرتند ،

که دختران تسلیمند،

تا پرتقال،سوی تو خواهم راند .

تا پرتقال موعود ،

تا پرتقال ملوانان بزرگ

تا پرتقال تاریخ

تا پرتقال سلطه

تاپرتقالِ

درد .

دریای دوستی:

در آب های بدرقه،

در آب های استقبال ،

دریای دشنام
ـ دریای رهزنان
دریای جاده‌های معمّائی ـ

دریای مرگ ،
ـ مرگِ در آب‌های مشقت
مرگِ در آب‌های جنائی

دریای دور و نزدیک
دریای آب و ساحل

دریای کار و بیکاری ،
بیماری ،
دریای اعتراف بدن‌ها
در راه رفتن پسران بلوغ
پاچامه‌های تنگ کتانی

دریای خشم و آرام،
با دوزخ و بهشت بهم ریخته.

مجموع کارهای درهم ،
تصویر ذهن آشفته ،
ای ذهن ،
آشفته !

# ۳۳

ای شعرهای دریائی ،

آه ، ای مسافرانِ از دریا تا من !

از دریا :

از سرزمین عطر وعلف

وعهد نامه ومنشور،
تا من،
- تا سرزمین هیچ قرار وقرار داد -

از دریا،
از ازدحام ماهی ومروارید -
در بستر جزیره های بی‌نام،
و از قلمرو اطاعت حکام،
تا من - سکوت بی ثمر مشتاق -

آه، ای‌مسافرانِ از دریا تامن!
از دریا تا من:
از شیب پله‌های همیشه،
در خواب جاری خندق های آب
و ازفراز های بی تغییر،
که جلوهٔ دفاع وتهاجم دارند؛

تامن ـ همه توکل وتسلیم ـ
تامن که در قلمرو تصویر ، از شما
ویرانه های باطن خودرا ،
هموار می کنند ،
بیدار می کنند .

آه ، ای مسافرانِ از دریا تامن !
از دریا
ـ ازمرتع ستاره و کف ـ
تا من،
ـ تا مزرع نیاز وطپش ـ

از آب‌ها ،
ـ پائیز برگ‌ها ـ
پرواز بیگناه گنجشگان ،
تا من ـ دهان گرسنهٔ ماران ـ

از آب های کوهان اشتران
اسبان وحشی
و قاطران

از آب‌های هلهله های نهانی ،
ترسیم ناگهانی ،
- ترسیم ناگهانی مهمیز -
- ترسیم ناگهانی شمشیر -

از آب های تصویر ،
- تصویر فکری از سنگ -
- ادراکی از سقوط - .

ای شعرهای دریائی !
آه ، ای مسافران از دریا تامن !

از آب‌ها ،
که شکل درهم امضاء دارند
تامن ،
که واژهٔ شکستهٔ «رؤیا» یم
وشکل روشن نامم را دارم

ای شعرهای دریائی
بدرودتان گرامی باد !

اینک من !
برساحل ایستاده سبکبار
بابرگ‌های ساتر انجیر !

بار دگر برهنه وآزاد

در آفتاب افسانه ،

از داستان خلقت برمی‌خیزم

برماسه‌ها که ستمعان صبور آب

برماسه های مبهوت

- بانقش پاغریب -

پا می‌نهم به‌حیرت لغزان صخره‌ها

فریاد می‌زنم :

ای صخره‌های لغزان

ای لغزان !

من را ببر.

آنگاه سوی‌تو ،

سوی تو ای برهنهٔ آزاد،

پر می‌دهم عزیمت دستانم را

ای شعرهای دریائی
بدرودتان گرامی باد !
اینک من !
- یک قطعه شعر دشوار -
اینک ،
مسافرِ از من تا من !

**چند اشاره :**

۱- در شماره گزاری و توالی شعرهای کتاب حکمت خاصی مراعات نشده است و به ترتیبی که در جمع آوریشان به دست افتاد پشت سرهم قرار گرفتند فقط سه یاچهار دریائی که بی وزن بود از این مجموعه بیرون آمد. شاید به جهت حفظ یکپارچگی در ارائهٔ کتاب.

۲- دریائی ٦ قبلا بانام «برساحل» در کتاب «برجاده های تهی» چاپ شده بود، جایش را در این مجموعه بهتر دیدم.

۳- دریائی های ۹ و ٦ ۱ با فکری از لوئی گولیس نویسنده سوئیسی و از کتاب کاپیتان قراگز به اینجا آمد.

٤- دریائی ۱۰ باوامی از سن ژون پرس شاعر فرانسوی شکل گرفت - سپاس چند تصویری که بدهکار حشر ونشر با او شدم.

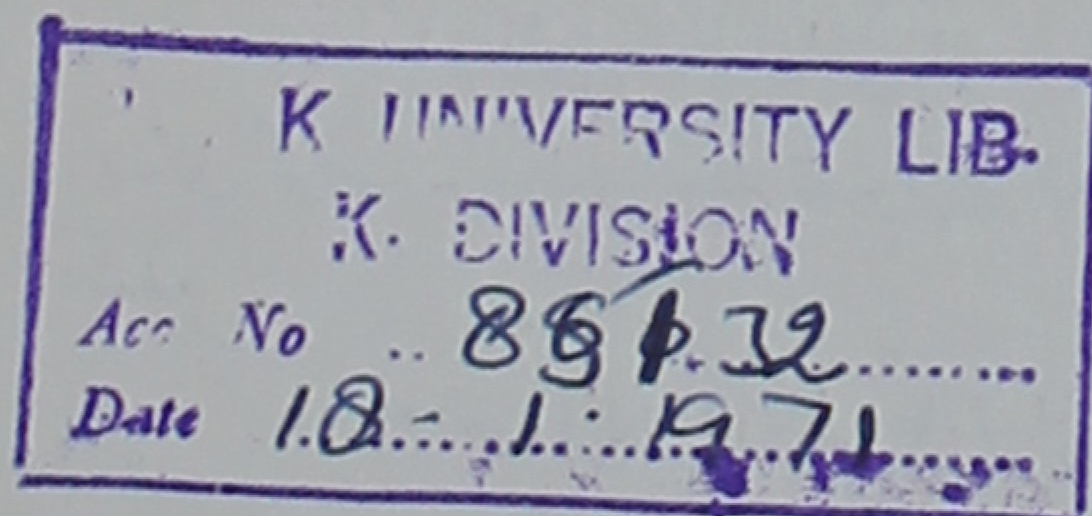
۵- بعضی از این دریائی ها متعلق به بعضی از دوستان است

که ذکر آن در متن کتاب از رقم افتاد ، و لذا باعرض معذرت از این دوستان عزیزان، آن شعرها را در همین جا تقدیمشان می کنم:

| | |
|---|---|
| دریائی ۳ | به سیروس طاهباز |
| دریائی ۱۱ و ۳۰ | به فرخ تمیمی |
| دریائی ۱۳ و ۳۳ | به هوشنگ سپانلو |
| دریائی ۱٤ | به اردشیر لطفعلیان |
| دریائی ۲۲ | به احمد شاملو |
| دریائی ۲٦ | به فرهنگ فرهی |
| دریائی ۲۹ با چند «کمپوزیسیون - دریائی» دیگر (۲۷،۱۰،۱۱) | به مهرداد صمدی |
| دریائی ۳۱ | به دکتر رضا براهنی |
| دریائی ۳۲ | به ا.ن. پیام |

تهران - اسفندماه ۱۳٤٤

رؤیا


K UNIVERSITY LIB
K. DIVISION
Acc No 88132
Date 18.1.1971

...E JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIRRARY.

DATE LOANED

Class No. ______ Book No. ______

Vol. ______ Copy ______

Accession No ______

HE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIRRARY.

DATE LOANED

Class No. ______ Book No. ______

Vol. ______ Copy ______

Accession No. ______

| | | |
|---|---|---|
| | | |

No..........

Account No..........    Date..

J. & K. UNIVERSITY LIBRAR

This book should be returned on or before the las
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each d
kept beyond that day.



انتشارات مروارید

ساحل، حضور ما را می‌خواند

دریا، سرود شاد علف‌ها را.

در جشن شادمانهٔ دریا،

مثل آب بودم.